

امام صادق علیه السلام فرمود: «رحم الله عمی العباس لقد اثر و ابلی بلاء حسنا...» (1) حدارحمت کند عموی ما عباس را، عجب نیکو امتحان داد...

جناب ام البنین، همسر علی علیه السلام، چهار پسر از علی دارد. مورخین نوشته‌اند علی علیه السلام مخصوصاً به برادرش عقیل توصیه می‌کند که زنی برای من انتخاب کن که ولدتها الفحولة؛ از شجاعان زاده شده باشد، از شجاعان ارث برده باشد؛ لتلد لی ولدا شجاعاً؛ می‌خواهم از او فرزندی شجاع به دنیا بیاید. (البته در متن تاریخ ندارد که علی علیه السلام گفته باشد هدف و منظور من چیست، اما آنها که به روشن بینی علی معترف و مؤمن‌اند می‌گویند علی آن آخر کار را پیش بینی می‌کرد.) عقیل، ام البنین را انتخاب می‌کند. به آقا عرض می‌کند که این زن از نوع همان زنی است که تو می‌خواهی. چهار پسر که ارشدشان وجود مقدس ابا الفضل العباس است، از این زن به دنیا می‌آیند، هر چهار پسر در کربلا در رکاب ابا عبد الله حرکت می‌کنند و شهید می‌شوند. وقتی که نوبت می‌رسد، ابا الفضل که برادر ارشد بود به برادرانش گفت: برادرانم! من دلم می‌خواهد شما قبل از من به میدان بروید، چون می‌خواهم اجر شهادت برادر را ادراک کرده باشم. گفتند: هر چه تو امر کنی. هر سه نفر شهید شدند، بعد ابا الفضل قیام کرد. این زن بزرگوار (ام البنین) که تا آن وقت زنده بود ولی در کربلا نبود، شهادت چهار پسر رشید خود را درک کرد و در سوگ آنها نشست. در مدینه برایش خبر آمد که چهار پسر تو در خدمت حسین بن علی علیه السلام شهید شدند. برای این پسرهای ندبه و گریه می‌کرد. گاهی سر راه عراق و گاهی در بقیع می‌نشست و ندبه‌های جانسوزی می‌کرد. زنهای هم دور او جمع می‌شدند. مروان حکم که حاکم مدینه بود، با آنهمه دشمنی و قساوت گاهی به آنجا می‌آمد و می‌ایستاد و می‌گریست. از جمله ندبه‌هایش این است:

لا تدعوني ويك أم البنين

تذکرینی بلیوٹ العرین

کانت‏ ینون لی ادعی بهم

و اليوم اصبحت و لا من بنين

ای زنان! من از شما يك تقاضا دارم و آن این است که بعد از این مرا با لقب ام البنین نخوانید (چون ام البنین یعنی مادر پسران، مادر شیر پسران)، دیگر مرا به این اسم نخوانید. وقتی شما مرا به این اسم می‌خوانید، به یاد فرزندان شجاعم می‌افتم و دلم آتش می‌گیرد. زمانی من ام البنین بودم ولی اکنون ام البنین و مادر پسران نیستم.

مرثیه‏ای دارد راجع به خصوص ابا الفضل العباس:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد

و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لب

انبثت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید

ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العم

لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منه احد

می‏گوید: ای چشمی که در کربلا بودی و آن منظره‏ای که عباس من، شیر بچه من، حمله می‏کرد می‏دید و دیده‏ای! ای مردمی که آنجا حاضر بوده‏اید! برای من داستانی نقل کرده‏اند، نمی‏دانم این داستان راست است‏یا نه. یک خبر خیلی جانگداز به من داده‏اند، نمی‏دانم راست است‏یا نه. به من گفته‏اند که اولاً دستهای پسرت بریده شد، بعد در حالی که فرزند تو دست در بدن نداشت‏یک مرد لعین ناکس آمد و عمودی آهنین بر فرق او زد. وای بر من که می‏گویند بر سر شیر بچه‏ام عمود آهنین فرود آمد. بعد می‏گوید: عباس جانم! فرزند عزیزم! من خودم می‏دانم که اگر دست در بدن داشتی هیچ کس جرات نزدیک شدن به تو را نمی‏کرد.

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.